

بخش نظری تاریخ

عبدالمجید معادینخواه

تاریخ در پرتو خورشید

اینک برآنم که عواملی را که به گونه‌ای سازنده یا تخریبی بر حرکت تاریخ تأثیر می‌گذارند - در پرتو خورشید بی‌غروب نهج البلاغه - برشمرد:

عوامل مثبت در حرکت تاریخ

انسان بر سر دوراهی «میل و اراده» ناگزیر باید یکی را برگزیند؛ گزینش راهی که در آن تسخیر قله‌های بلند آرمانهای الهی و انسانی هدف است، نیاز به اراده‌ای استوار دارد که بتوان با آن، دشواریهای حرکت به سوی بلندا را به تن خرید و در صورت لزوم از شهوت‌های مادی چشم پوشید. آنچه انسان را در این راستا یاری می‌دهد، عمدتاً عبارتند از:

ایمان و عقیده

باورداشت معاد - و سرانجام امیدآفرین و هراس آور راه انسان - را، نقش بسیار مؤثری در تقویت انگیزه‌های تکامل‌جو است:

* (آن که بهشت و دوزخ را فراروی دارد ناگزیر روی به کار آورد و در این میان کامیاب کسی است که در حرکت شتاب کند. جست و جوگری که کاهلی

می‌کند، می‌تواند امیدوار باشد، اما کسی که به عمد کوتاهی کند، جز فرو افتادن در آتش سرنوشتی ندارد. (خورشید بی‌غروب، ۳۸)

* (ایمان، تکیه بر چهار پایه دارد: صبر، یقین، عدل و جهاد. صبر نیز بر چهار پایه استوار است: شوق، هراس، زهد، و انتظار. آن که اشتیاق بهشت یابد، شهوتهایش به سردی گراید؛ آن که از آتش بهراسد، از محرمات دوری کند؛ آن که در دنیا زهد ورزد، مصیبتها را ساده انگارد؛ و آن که مرگ را منتظر باشد، در نیکیها شتاب کند. (خورشید بی‌غروب، ۵۹۷)

یاد خدا

هرچند که باورداشت مبدأ، جز از مقوله ایمان و عقیده نیست و مبدأ و معاد در حقیقت دو رویه سکه‌ای را مانده‌اند، اما یاد خدا را باید فصلی جداگانه گشود که ارزشی است برتر از تمامی ارزشها زندگی عارف راستین با یاد و عشق حق، حیات را مفهوم و معنی می‌بخشد و ظلمتکده سرد و سوزان ماده را از روشنی و گرما سرشار می‌سازد؛ و در نگاه فرزند کعبه جنبش و جوشش را در تاریخ، جز از این رمز و رازی نیست:

* (خداوند سبحان و متعال یاد خود را مایه‌ی جلای قلبها قرار داد تا به یمن آن، شنوایی جایگزین کری، بینش جایگزین کوری و انعطاف و حق‌پذیری جایگزین کین‌توزی شود. آری، خداوند، که تمامی بخشیده‌هایش گرانمایه است، در دورانه‌های پی در پی تاریخ - حتی در روزگاران قرت - همواره بندگان خاصی دارد که در ژرفنای اندیشه‌ها و در عمق خرده‌هاشان با آنان زمزمه می‌کند و گفت و گو دارد؛ پس آنان در روشنای ویژه‌ای که در چشمها و گوشها و دلهاشان پدید می‌آید، به هیأت چراغهایی روشن‌گر در فراراه انسانها و جامعه‌ها قرار می‌گیرند؛ و ایام الله را یادآوری می‌کنند و مردم را از مقام خدا بیم می‌دهند و چونان راهنمایان بیابانهای قفر هر که را که به تعادل گراید، راهش را می‌ستایند و به نجات بشارتش می‌دهند، و هر آن که را به چپ یا راست منحرف شود نکوهش می‌کنند و از هلاک و سقوط برحذرش می‌دارند؛ چرا که آنان در انبوهی ظلمتها، چراغهای فروزان، و در امواج شبهه‌ها، راهنمایان بشریت‌اند. آری، بی‌گمان یاد خدا را اهلی است که آن را به جای دنیا و ارزشهای مادی برگزیده‌اند چنان که هیچ تجارت و داد و ستدی از آن بازشان نمی‌دارد. روزهای زندگی را با یاد خدا به سر می‌آورند و با فریادهای بازدارنده از محرمات الهی، در گوش غفلت‌زدگان نهیب می‌زنند، به قسط و عدالت

فرمان می دهند و خود نیز بدان پایبنداند. از زشتی و منکر نهی می کنند و خود نیز نهی پذیراند؛ تو گویی دوره‌ای از دنیا را تا به آخرت گذرانده‌اند و خود در آخرت اند و حقایقی را که در آن سوی زندگی دنیوی است، به چشم دیده‌اند، در طول اقامتشان در آن جهان به ژرفای حال و روز برزخیان راه یافته‌اند و قیامت، تمامی وعده‌هایش را برایشان عینیت بخشیده و محقق ساخته است. و اینک برای اهل دنیا از چهره‌ی آن حقایق پرده برگرفته‌اند، بدان‌گونه که پنداری چیزهایی را می بینند که دیگران دیدنشان را نمی‌توانند و چیزهایی می‌شنوند که دیگر گوشها از شنیدنشان ناتوان‌اند.

پس اگر تو آنان را در ذهن خویش مجسم کنی و در پایگاههای سزاوار و نشستگاههای شایسته‌شان ببینی که دفترهای اعمال خویش را گشوده‌اند و خویش‌نشان را برای حسابرسی - در مورد هر عمل کوچک یا بزرگی که به انجام دادنش مأمور بوده‌اند و کوتاهی کرده‌اند یا از ارتکابش نهی شده بوده‌اند و بدان دست یازیده‌اند - از هر کار دیگری آزاد ساخته‌اند، در حالی که آنان بار سنگین مسوولیت‌های خویش را بر دوش احساس می‌کنند، به گونه‌ای که از کشیدنش ناتوان می‌مانند و با بغض در گلو با خود به گفت و گو می‌نشینند و با اعتراف به پشیمانی بر درگاه پروردگارشان ناله سر می‌دهند، در این صورت آنان را چون پرچمهای هدایت و چراغهای روشن‌گری خواهی دید که فرشتگان پیرامونشان حلقه زده‌اند و آرامش روحی را برایشان فرود آورده‌اند؛ درهای آسمان به رویشان گشوده شده، تکیه‌گاههای کرامت برایشان فراهم است، در چنان بلندایی که تنها خدا است که با اشراف بر آن، خشنود از کوشش و تلاششان، مقامشان را ستوده است. به یمن نیایش با خدا، در هوای عفو و گذشت او تنفس می‌کنند در حالی که گروگان فضل و اسیران زبون عظمت اوی‌اند. درد و دریغ عمیق، قلبهاشان را و گریه‌های طولانی، چشمانشان را جریحه‌دار کرده است، به شمار بی‌شمار درهای گرایش به خدا، آنان را دستی برای کوبیدن است، درخواستشان از کسی است که هیچ تنگنایی به بن‌بستش نمی‌کشاند و هرکس بدو گروید نومید نمی‌شود. پس تو، خود حساب‌گر خویش‌ت را حساب باش که دیگر نفسها را جز تو حساب‌گری خواهد بود.

(خورشید بی‌غروب، ۳۷۸)

عواطف دینی و ملی

عواطف دینی و ملی را نیز در تقویت اراده تاریخی سازان و نیروهای بالنده

جامعه‌ها، نقشی انکارناپذیر است؛ که در رویارویی با مشکلات، بر آن تأکید می‌شده است:

* (به هوش باشید که من در هر شب و روز و در پنهان و آشکار، شما را به پیکار با این قوم* فرا خواندم، و به تأکید گفتم که در پیکار با آنان ابتکار عمل را در دست خود بگیرید، و پیش از آنها، شما یورش برید، چرا که، به خدا سوگند، هر ملتی که در قلب سرزمینش مورد تهاجم قرار گرفت، بی هیچ استثنایی خوار و زبون شد. اما شما از قبول مسوولیتها سرباز زدید و به دیگرانش وانهادید و همدیگر را تنها گذاشتید، تا سرانجام دشمن هجوم آورد و به تاخت و تاز آغازید و پایگاهتان را، یکی پس از دیگری، به تصرف درآورد.

اینک این نابردار غامد** است که با نیروی سوارش به انبار درآمده است و با کشتن حسان ابن حسان بکری، لشکریاتان را از مواضع مرزیشان به واپس رانده است. گزارش تأیید شده‌ای دریافت کرده‌ام که مردان مهاجم بر زنان آن سرزمین - که بعضی مسلمان و بعضی از اقلیتهای رسمی و ذمی بوده‌اند - حمله می‌آورده‌اند و خلخال و دستبند و گردنبد و گوشواره‌هایشان را برمی‌گرفته‌اند، و زنان، جز شیون و زاری و التماس، هیچ مدافع و پناه و پناهگاهی نداشته‌اند. و از پس این همه، دشمن متجاوز، بی آن که زخمی بردارد و از بینی یکیشان قطره خونی بریزد، سالم و با دستهای پر، به پایگاههای خویش بازگشته است.

به خدا سوگند که این گزارش چنان تلخ و تحمل‌ناپذیر است که اگر مسلمانی در پی شنیدن این فاجعه از شدت اندوه جان بسپارد، نه تنها ملامتش نتوان کرد، بلکه - از دیدگاه من - واکنشی کاملاً طبیعی و پذیرفتنی است. ای شگفتا شگفت! به خدا سوگند که چنین وضعی، قلب را می‌میراند و از هرسو غم و اندوه برمی‌انگیزد، که این قوم بر باطل خویش متحد و همدستان‌اند و شما در محور حقتان پراکنده‌اید.

رویتان سیاه و نامتان ننگ آلوده باد، که خود در آماج تیرهای تجاوز دشمن نشسته‌اید. بر شما می‌تازند بی آن که در مقابل تاخت و تازی داشته باشید. غارتتان می‌کنند بی آن که غارتی ببینند و پاسخی بشنوند. در برابر چشماتان بر خدا عصیان می‌ورزند و گناه می‌کنند و شما با سکوتتان رضایت می‌دهید. در گرمای تابستان به

* شامیان و دار و دسته‌ی امویان.

** سفیان ابن عرف از قبیله‌ی بنی غامد و از فرماندهان معاویه.

بسیجستان فرمان می دهم، می گویند اینک هوا در اوج گرما است، بگذار تا کاستی گیرد و چون در زمستان حمله را فرمان می دهم، می گویند اینک اوج سرما است، مهلتی ده تا سرمای سخت بگذرد.

تمامی فرصت‌ها در فرار از سرما و گرما گذشت. و راستی را، وقتی که شما چنین از سرما و گرمای هوا می‌گریزید، در برق شمشیرها چه‌گونه توان ایستادگی خواهید داشت؟

ای مردنمایان نامرد، که در خام‌رایی، کودکان را مانند و در عقل، عروسان حجله‌آرای را! ای کاش نه شما را دیده بودم و نه می‌شناختمتان، شناختی که - قسم به خدا - گرفتار پشیمانیم کرد و اندوهی جانکاه در پی داشت.

خدای شما را بکشد که قلبم را پر خون کردید و سینه‌ام را به خشم و کین آکندید؛ و همراه هر نفسی پیمان‌های از سرنگ رنج و اندوه به کامم فرو ریختید و رای و تدبیر مرا، با سرکشی و بی‌اعتنایی، چنان به تباهی کشیدید که فریش گستاخی چنین گفتاری را یافت:

«بی‌تردید پسر ای طالب مردی دلیر است، ولی دانش نظامی ندارد».

خدای پدرشان رای‌بامرز! آیا کسی از این یاوه‌گویان تجربه‌های جنگی سخت مرا دارد؟ یا در پیکار، توان پیشی گرفتن از مرا داشته است؟ هنوز پا به بیست سالگی نگذاشته بودم که گام در میدان جنگ نهادم، تا اینک که در آستانه‌ی شصت سالگی، اما دریغ که هر آن که را یازانی گوش به فرمان نباشد، رایی نتواند بود. (خورشید بی‌غروب، ۵۶-۵۵)

مشکلات سازنده

تن دادن به مشکلات، مبارزه و پذیرش ریاضت این راه، خود عاملی است در تقویت اراده که در بخش‌های گذشته به عنوان «تأثیر رفاه و سختی در تباهی و شکوفایی استعدادها» و هم با عنوان «فشار رژیم‌های فاسد، مقدمه بیداری ملت‌ها»، بدان اشارت رفت.

ایثار و فداکاری

آنجا که زورمداران و زرمندان و اسیران چنبر امیال با کشمکش قدرت و تکاثر ثروت، امکانات جامعه‌ها را به تباهی می‌کشند، قهرمانان عزم و اراده با ایثار و فداکاری سقوط و انحطاط را راه می‌بندند و بر بالندگی و پویایی تأکید می‌ورزند:

*) به هوش باشید که فرزند ابی قحافه، به هنگامی که جامه‌ی خلافت به خود پیچید، به کمال، آگاه بود که جایگاه من در خلافت، محور دو آسیا سنگ را مانده است!

آری، او نیک می دانست که من آن بلند قله‌ام که امواج معارف، سیل آسا از دامنه‌هایش سرازیر است؛ و هیچ پروازگر آسمان‌سایی را یارای تسخیر بلندای آن نیست. پس میان خود و مقام خلافت پرده‌ای آویختم و از همه چیز کناره‌گزیدم و به چاره‌جویی نشستم که: آیا با شانه‌هایی بی نصیب مانده از دست، یورش برم یا چنان ظلماتی را تاب آرم، که در آن بزرگسالان، فرتوت، و کودکان، پیر شوند و مومن تا دیدار پروردگارش دست و پا زند. پس خردمندانه‌تر آن دیدم که با خاری در چشم و استخوانی در گلو، صبر پیشه کنم، و کردم. درحالی که به یغما رفتن میراثم را به تماشا نشسته بودم. (خورشید بی غروب، ۱۸)

*) . . . چنین بود که من - با سختی و درد تمام - روزگاری دراز، صبوری گزیدم و تاب آوردم.
تا او نیز به راه خود رفت و خلافت را در جماعتی قرار داد که مرا به گمان خود یکی از آنها می دانست.

پناه بر خدا از آن شورا! کجا و کی در اولویت من در قیاس با نخستین فردشان جای تردیدی بود که اینک در ردیف چنین کسان قرار گیرم؟ اما به هر حال - برای مصالح اسلام و انقلاب و امت - در نشیب و فرازهای پرواز، خود را با آنان هماهنگ ساختم. پس یکی را حسادت و کینه انگیزه شد و بر تمایزش حاکمیت یافت، و دیگری به پیوند سببی خویش درآویخت! و مسایل دیگر و دیگری که ناگفتنی است. (خورشید بی غروب، ۱۹-۲۰)

*) اما بعد! بی تردید، جهاد دری از درهای بهشت است که خدایش تنها به روی اولیای خاص خویش گشوده است، و آن، زره نفوذناپذیر و سپر اطمینان‌بخش الهی بر پیکر مجاهدان است.

پس هر آن که از سر بی میلی، جهاد را وانهد، خدای جامه‌ی ذلت بر اندامش فرو پوشد، و در گرفتاریش بیچد. از درون به خود کم بینی و بلاهت آلوده شود و پرده‌ای از کم اندیشی و پرگویی بر قلبش فرود آید. به کیفر تضییع جهاد، حق از او روی بگرداند، به سختی و زنج گرفتار شود و از عدل و انصاف محروم بماند. (خورشید بی غروب، ۵۴)

*) شك نیست که این گروه‌هاکان اینک بر محور ناخشنودی از زمامداری من

به هم پیوسته‌اند و من تا آن جا که برای جامعه احساس خطر نکنم، شکیبایی پیشه می‌کنم.

اما اگر اینان اندیشه‌ی نادرستشان را به انجام رسانند، نظام مسلمانان خواهد گسست.

واقعیت جز این نیست که انگیزه‌ی اصلی اینان دنیادوستی ناشی از حسدورزی بر کسی است که خداوند خلافت را به او ارجاع کرده است. پس با چنین انگیزه‌ای می‌خواهند جریانها را به واپس برانند.

حقی که شما بر من دارید، عمل به کتاب خدای متعال و سیره‌ی رسول - که درود خدا بر او و بر خاندانش باد - و قیام به احقاق حق آن بزرگ و بزرگداشت سنت او است. (خورشید بی‌غروب، ۳۰۲)

عوامل منفی در حرکت تاریخ

از مفهوم مخالف آنچه گذشت، می‌توان عوامل منفی اصلی را در حرکت تاریخ بازشناخت. با اینهمه، عواملی دیگر را نیز می‌توان به ویژه مورد اشاره قرار داد.

استکبار

استکبار را می‌توان کانون اصلی انگیزه‌های سقوط‌آفرین در حرکت تاریخ شناخت که بسیاری از عوامل دیگر بدان باز می‌گردد:

* (هرگز مباد که خویش را در جایگاه ستیز با خدا قرار دهی؛ که تورا نه در برابر خشم او یارای برابری است، و نه از بخشایش و رحمتش بی‌نیاز توانی بود. هرگز از گذشتی پشیمان مشو و از هیچ کیفری شادمان مباش و در هیچ اقدام تندی که شاید گریزگاهی بیابی، شتاب مکن. هرگز مباد که با خود بگویی که مرا فرمانروای داده‌اند، فرمان می‌دهم و بی‌درنگ باید اجرا شود! که این سیاه‌کننده‌ی دل، ویران‌گر دین و عامل نزدیکی به دگرگونیها و انفجارها است.

هرگاه شکوه ویژه‌ی فرمانروایی، به نخوت و خودبزرگ بینی دچار ساخت، در بزرگی ملک خدا و نیرویش ژرف بنگر که چه‌گونه با تو، بر تو سلطه دارد و بندهند وجودت - بیش از آن چه خود در اختیار داری - در اختیار او است؛ که این بی‌تردید نافرمانیت را رام می‌کند و بر تندرویهایت مهار می‌زند و آنچه را که از

خردت گریخته است، به سویت باز می گرداند.

زنهار از آهنگ دوشادوشی با خدا در بزرگی ویژه اش و همانندی او در شکوه خداوندیش! که بی گمان خداوند هر سلطه گری را به زبونی و هر خودخواهی را به پستی می کشاند. (خورشید بی غروب، ۵۷۱)

گرایشهای نژادی و صنفی

گرایشهای نژادی و صنفی، از میوه های تلخ شجره پلید استکبار و سلطه گری است که ثمره مبارزات ملتها را - بارها و بارها - لگدکوب امیال پست حاکمان قدرت طلب کرده است:

* (تا سرانجام سومین فرد گروهشان با دو پهلوی متورم به پا خاست، که شعاع دیدش از محدوده ی آخور تا آبریز فراتر نمی رفت، و همراه پدرزادگانش - همسان اشتران که گیاه بهاره را نشخوار می کنند - به مال الله (ثروت عمومی) یورش آوردند، تا این که رشته های او نیز پنبه شد و کارنامه اش قاتل جانش گردید و شکمبارگیش به انفجار انجامید. (خورشید بی غروب، ۲۱)

عواطف کور

تعصب ها و عواطف کور را نیز با استکبار رابطه ای تنگاتنگ است؛ و همواره حکومتگران خودکامه از آن، در رسیدن به اهداف خود سود برده اند:

* (اما در مورد عایشه، ناگزیر باید گفت که اندیشه ی زنانه و آن کینه ها، که همواره چونان دیگ جوشانی در سینه اش می جوشید، او را در ربود؛ و بی گمان اگر در مورد کسی جز من به چنین جرکتی فرا خوانده می شد، از پذیرشش سرمی تافت. با این همه او را همان حرمتی باید گذاشت که پیش از این داشته است. حساب او با خدا است. (خورشید بی غروب، ۲۷۲)

* (شك نیست که این گروهک ان اینک بر محور ناخشنودی از زمامداری من به هم پیوسته اند و من تا آن جا که برای جامعه احساس خطر نکنم، شکیبایی پیشه می کنم.

اما اگر اینان اندیشه ی نادرستشان را به انجام رسانند، نظام مسلمانان خواهد گسست.

واقعیت جز این نیست که انگیزه ی اصلی اینان دنیادوستی ناشی از حسدورزی برکسی است که خداوند خلافت را به او ارجاع کرده است. پس با چنین

انگیزه‌ای می‌خواهند جریانها را به واپس برانند. (خورشید بی‌غروب، ۳۰۲)

* شامیان مشت‌ی جفاکار و اوباش و برده و فرومایه‌اند که هر يك از سوی گرد آمده‌اند و آمیزه‌ای از گرایشها و ضعفهای گونه‌گون‌اند. در زمره‌ی آنان‌اند که باید ژرف‌اندیشی در دین، ادب، دانش و تجربه‌آموزند؛ با سیاستی سالم چندی دستگیری شوند؛ چرا که اینان نه از مهاجران و انصاراند، و نه از کسانی که در ایمان و سرای ایمانشان جایگاهی باشد. (خورشید بی‌غروب، ۴۲۵)

لجاجت

یکدندگی و لجاجت را نیز در حرکت تاریخ، نقشی ویرانگر و تخریبی است که مبتلایان به آن، تباهی‌ها برای خود و جامعه به بار آورده‌اند:

* با روزگار - تا هر زمان که برایت خوش‌رکاب است - سخت‌مگیر؛ و برای سود بیشتر خطر مکن و همواره هوشیار این خطر باش که مرکب لجاجت افسار بگسلد. (خورشید بی‌غروب، ۴۸۶)

وابستگی به زور و زر

وابستگی به زور و زر نیز گرایشی منحط و ناشی از روحیه استکباری است؛ که مسیر حرکت‌های بالنده را - بارها و بارها - به انحراف کشانیده است:

تا آن که خلیفه‌ی اول به راه خود رفت و خلافت را به سمت پسر خطاب گسیل داد. (در این جا مولا، برای تبیین حال خویش به بی‌تی از اشعار اعشی تمثیل می‌جوید):

روز جابر کجا و این کوهان؟
بین تفاوت، کجا است تا به کجا!
ای شگفتا! با آنکه او در زمان زندگی خویش، بارها و بارها از خلافت استعفا می‌داد، ناگهان، خلافت را برای پس از مرگش به دیگری و نهاد. راستی را، که آن دو (همزاد سیاسی) دو دوره از خلافت اسلامی را چونان دو پستان میان خود تقسیم کرده، به آن سخت درآویخته بودند. پس عمر خلافت اسلامی را در جوی پرخشونت قرار داد. در جوی که گفت و گوها درشت‌آهنگ، و برخورد‌ها خشک و سخت بود و همراه با این همه، لغزیدن و پوزش خواستن بود که مدام تکرار می‌شد؛ پس زمامدار آن رژیم سوارکاری را مانده بود که بر اشتري سرکش و فرمان‌ناپذیر سوار است، چنان که اگر مهارش را سخت برکشد پره‌های بینی شتر را می‌درد و اگر زمام را رها کند، خودسری و سرکشی را پذیرا شده است. در نتیجه؛ انبوهی مردم به

اشتباه‌کاری، بدخویی و تلون و درجا زدن گرفتار آمدند. چنین بود که من - با سختی و درد تمام - روزگاری دراز، صبوری گزیدم و تاب آوردم.

(خورشید بی غروب، ۱۹-۱۸)

* (ای مردم، اینک در روزگاری آکنده از ستم و سرشار از ناسپاسی قرار گرفته‌ایم. دورانی که نیکوکار، بدکار به شمار می‌آید و ستم‌گر، بر سرکشی خویش می‌افزاید. نه از آن‌چه می‌دانیم سود می‌بریم و نه آن‌چه را که نمی‌دانیم، می‌پرسیم و نه از هیچ فاجعه‌ی احتمالی می‌هراسیم و به پیشگیری اقدام می‌کنیم تا آن‌که به آن دچار شویم.

در چنین محیطی، مردم به چهار بخش تقسیم شده‌اند: بخشی سیاست‌بازان پلیدی هستند که اگر زمین را به فساد نمی‌کشند، تنها به سبب ناتوانی، احساس زبونی، خودکم‌بینی، کندی تیغ و فقدان امکانات مادی است. در برابر اینان اشرار سیاسی اند که با شمشیرهای آخته‌شان، آشکارا دست به شرارت می‌زنند، و با سواران و پیادگان خود بر مردم هجوم می‌آورند و برای اندکی از حطام دنیا، که غنیمت‌برند، یا گروهکی که بر ایشان فرماندهی یابند، یا بلندای منبری که بر آن فراز آیند، خود را فروخته‌اند و دین را به تباهی کشانده‌اند؛ و چه سوداگری زشتی است که انسان، دنیا را بهای خویشتن خویش تلقی کند و ثوابهای الهی و ارزشهای خدایی را به دنیا و ضد ارزشهایش بفروشد و دل خوش دارد.

و گروهی نیز مزورانی اند که به جای آن‌که با تلاش و کار در دنیا آخرت را بجویند، با عبادت‌های ریایی و قدیس‌مآبانه، در جست و جوی دنیایند. با وقاری دروغین، گام‌هایی کوتاه برمی‌دارند و دامن جامه‌ی خویش برمی‌چینند و امانت‌فروشی را آرایه‌ی خویش می‌کنند و پرده‌پوشی خدای را ابزار گناه می‌سازند. و در نهایت، چهارمین گروه، آنان‌اند که به دلیل نداشتن موقعیت و امکان، بازمانده از جاه و مقام، منزوی شده‌اند. اما درماندگی‌شان را قناعت نام داده‌اند و خود را به لباس زهد آراسته‌اند، در حالی که از قناعت و زهد بویی نبرده‌اند. در این میان، گروه انگشت‌شماری هستند که یاد معاد و هنگامه‌ی بازگشت چشم‌هاشان را بر همه چیز فرو بسته است و هول محشر، ریزش اشک‌هاشان را افزون و افزون‌تر کرده است.

اینان نیز موقعیت و جایگاهی یکسان ندارند. گروهی‌شان در تبعیدگاه‌های تک افتاده می‌زیند و جمعی برای حفظ جان خویش در مخفیگاه‌هایی گونه‌گون به سر می‌برند؛ و بعضی، به مصلحت، در سکوت می‌زیند؛ و گروهی،

دعوت کنندگانی مخلص اند و جمعی، چونان مادران داغدار و داغدیده، می نالند و فریاد می کشند.

اینان به تمامی، آتشیهای هستند که در زیر خاکستر تقیه، در ظاهر فروغ خویش را از دست داده‌اند و خواری و گمنامی بر وجودشان سایه افکنده است. انسانهایی اند که با لبهای شوره‌زده و قلبهای پاره‌پاره در دریای نمک فرو افتاده‌اند؛ و دیگر از اندرزی حاصل به ستوه آمده‌اند. در جو خشونت و سرکوبی زبون گشته‌اند و چندان قربانی داده‌اند که بازماندگانی اندک و ناچیز شده‌اند.

پس دنیا در چشم شما باید از تفاله‌ی دباغان و پر قیچی دام‌داران حقیرتر باشد، و پیش از آن که عبرت آیندگان شوید، از گذشتگان پند گیرید. و با بی‌اعتنایی تمام به دورش افکنید، که دنیا کسانی را به دور افکنده است که از شما بسی دل‌باخته‌ترش بوده‌اند. (خورشید بی‌غروب، ۶۱)

می بینیم که در نگاه فرزند راستین بعثت، وابستگی به زور و زر، راز انحطاط مسلمین است؛ از این‌رو، در پی ترسیم سیمای جامعه اسلامی در سراسیمه‌ی انحطاط، بر رهایی از این وابستگی خطرناک تأکید می‌کند.

رسوبات جاهلیت

با هر بعثت، بالندگیها را فرصت نمایشی شکوهمند فراهم می‌شود و انگیزه‌های انحطاط‌آفرین به واپس رانده می‌شوند؛ اما دیری نمی‌پاید که رسوبات فرهنگ پیشین از پس چهره نفاق و فرصت‌طلبی نمایان می‌شوند و فاجعه به بار می‌آورند:

* (به هوش باشید که گرفتاری امروز شما، مانده‌ی روزگار بعثت پیامبر خدا - که درود خدا بر او و بر خاندانش باد- و آخرین لحظه‌های انفجار آمیز جاهلیت، بازگشت کرده است؛ سوگند به خداوندی که او را به حق برگزید، شما همگی - در انقلابی دیگر- درهم می‌شوید و سپس از غربال خواهید گذشت و به سان آمیزه محتوای دیگ جوشانی که زیر و رو شود، زیر و رو خواهید شد تا فرامدگان فروروند و فروماندگان فراز آیند، پیشتازان منزوی و واپس‌رانده پیش افتند و فرصت‌طلبان پیش افتاده باز پس رانده شوند. (خورشید بی‌غروب، ۳۷)

بی‌تفاوتی و سلطه‌پذیری

با فرمانروایی فرصت‌طلبان و انزوای فرزندان بعثت، مردم به بی‌تفاوتی و

سلطه‌پذیری می‌گیرند و تا زمانی که این بیماری - با چشیدن تلخی بسیار - درمان نشود، سلطه‌بدان و ددان تداوم می‌یابد:

* (ای مردمان، اگر شما در یاری حق بی‌اعتنا نمی‌ماندید و در کوبیدن باطل سستی نمی‌کردید، کسانی که به هیچ روی در حد شما نبودند، در شما طمع نمی‌کردند؛ و اینان که امروز در برابر شما نیرو گرفته‌اند، چنین نیرومند نمی‌شدند. اما افسوس که چونان بنی‌اسرائیل، به سردرگمی دچار آمدید! به جان خویشم سوگند، که این سردرگمی هر روز فزونی خواهد یافت، چرا که شما حق را پس پشت نهادید، و همراه با بریدن پیوند خویش از نزدیک‌ترین کسان، به دورترین و بیگانه‌ترین کسان پیوستید! (خورشید بی‌غروب، ۲۹۸)

* (زنهار که امروز با موضع‌گیری آشکار در برابر خداوند و جنگ مسلحانه با مؤمنان، در سرکشی فرو رفته‌اید و زمین را به فساد کشیده‌اید! پس خدای را، خدای را، در کبرورزی ناشی از غرور و فخرفروشیهای جاهلی، که باروری بذره‌های دشمنی را زمینه‌ای است مساعد، و دمیدنهای شیطان را جایگاهی مناسب، که امتهای پیشین و مردم قرنهای گذشته را بدان فریفت تا آن‌جا که در تاریک‌نای جهل و گمراهی - رام سوق دادند و تسلیم بی‌قید و شرط جاذبه‌هایش - فرو رفتند. و این همان جریانی است که در رابطه‌ی با آن قلبها هماننداند و تاریخ در دورانه‌ی بی‌در پی مکرر است، این همان کبر است که تنگ‌کننده‌ی سینه‌ها و منشا تنگ‌نظریها است.

هان، زنهار، زنهار، از فرمانبری مهتران و بزرگانان که با حسب خویش کبر می‌ورزند و بر پایه‌ی پیوند خونی‌شان برتری می‌فروشد و بر آن‌اند که دامان پروردگارشان را لکه‌های ننگ باشند! نیکبهای خدا را درباره‌ی خود منکر می‌شوند - انکاری از سر ستیز با فرمان او و انحصارطلبی در نعمتهایش. آری، اینان تعصب را استوانه، هر فتنه و آشوبی را تکیه‌گاه اصلی، و جاهلیت را شمشیرهایی آخته‌اند. پس تقوای الهی پیشه کنید و از برای نعمتهایی که ارزائیتان داشته است به جنگ باهم برنخیزید و امتیازهای خداداده را بهانه‌ی حسادتها و رقابتهای قرار ندهید و از این فرومایگان پیروی نکنید که شما تیرگی‌شان را با صفای خویش نوشیده‌اید و بیماریشان را با سلامت خود درآمیخته‌اید و باطل‌شان را در حق خود نفوذ داده‌اید.

اینان زیربنای تمامی فسقها و انحرافها و ملازم انواع گناهان‌اند، که ابلیسشان در روند گمراه‌کردن خلقها، به عنوان مرکب و سپاه، برگزیده است، با نیروی آنان بر مردم یورش می‌آورد، و با زبانشان سخن می‌گوید تا اندیشه‌ها را

براید، به چشمها راه یابد، در گوشها بدمد، هدف تیر و گامجای و دستاویزتان قرار دهد. (خورشید بی غروب، ۴۱۰)

بخشنامه‌ای

به فرماندهان نظامی از پس پذیرش خلافت حضرتش
* (اما بعد، تنها عامل تباهی ملت‌هایی که پیش از شما می‌زیسته‌اند این بوده است که زمامداران، مردم را از حق بازمی داشتند و به راه باطلشان می‌بردند و مردم نیز می‌پذیرفتند و پیروی می‌کردند. (خورشید بی غروب، ۵۶۷)

جریان حق و باطل، و پاره‌ای از ویژگیهای آن

با مراجعه به آنچه با عنوان «عوامل مثبت و منفی در حرکت تاریخ» آورده شد، می‌توان به ویژگیهای عمده جریان حق و باطل در تاریخ، دست یافت؛ چه، تفاوت عمده در این دو جریان، تفاوت انگیزه‌ها و عوامل تاثیرگذار بر حرکت است. با این همه، برای تأکید بیشتر، عبارات دیگری را از جای جای نهج البلاغه برگزیده‌ایم که می‌توان از آن به ویژگی‌هایی دیگر دست یافت:

* (زنهار، که خطاها، به سان اسبان سرکش افسار گسیخته، سوارانشان را به سوی سقوط پیش می‌برند و سوانجام به آتششان می‌سپارند.

و هشدارید که قصه‌ی تقوا، داستان مرکب‌هایی راهواراند که مهار خویش را یکسره به سوارانشان سپرده‌اند و، آرام آرام، آنان را به سوی بهشت و سعادت مطلق به پیش می‌برند؛ این جریان همیشگی حق و باطل است که هرکدام را اهلی است. (خورشید بی غروب، ۳۷)

* (بیراهه‌های چپ و راست، جز به گمراهی نمی‌انجامد و از میان این دو راه انحرافی است که راه اصلی می‌گذرد، راهی که بر کتاب ماندگار و یادمانهای پیامبری تکیه دارد. از همان راه اصلی است که سنت رسول سر برمی‌آورد و جریانها همه، در نهایت، بدان سو است که جهت می‌یابند. (خورشید بی غروب، ۳۸)

* (اگر قرار بر این می‌شد که خداوند به بنده‌ای از بندگانش کبر را رخصت دهد، بی شك به انبیا و اولیای برگزیده‌اش چنین رخصتی می‌داد. اما می‌بینیم که خداوند سبحان، کبرورزی را برایشان ناخوش داشته، فروتنی را پسندیده است؛ چنان که گونه‌های خویش را به زمین و جبین‌هایشان را بر خاک می‌ساییدند و در برابر مؤمنان همواره خفض جناح و فروتنی داشتند و خود از مستضعفان بودند که خداوند

با گرسنگی بیازمودشان، به سخت کوشی واداشتهشان، با حوادث هولناک امتحانشان کرد و با صافی ناکامیها بیالودشان. پس مباد که از سر نادانی - درهنگامه‌های فتنه و آزمون - ثروت و توانمندی و فرزند و خواسته را محور خشم و خشنودی خداوند گیرید؛ که آن ذات برتر و وارسته خود فرموده است: «آیا کافران چنین پنداشته‌اند که ما با امدادشان به دارایی و فرزندان، برایشان در جهت نیکبختی شتافته‌ایم؟ هرگز، آنها باریک بین نیستند.» * بدین ترتیب خداوند سبحان کسانی را که از درون به استکبار دچاراند به وسیله‌ی اولیای خود - که در چشم آنان مستضعف می‌نمایند - می‌آزماید.

این موسی، فرزند عمران است، که بابرادرش هارون - که درود بر هر دو باد - بر فرعون وارد شدند درحالی که تن پوششان پشمینه و در دستشان عصاهای چوبین بود، او را وعده دادند که اگر تسلیم حق شود، جاودانگی پادشاهی و دوام عزتش را تضمین خواهند کرد. و او اطرافیانش را گفت: «این در نگاه شما مسخره نیست که اینان از تضمین پادشاهی و دوام عزت من سخن می‌گویند، اما خود در وضعی چنین مستمندانه و ذلت‌بار می‌زیند؟ اگر راست می‌گویند، پس چرا دستبندهای طلا پیرایه‌شان نیست؟» چرا که او طلا و اندوختنش را بزرگ می‌دید و پشمینه‌پوشی را پست می‌شمرد. (خورشید بی‌غروب، ۴۱۱)

* (ما آن تکیه‌گاه میانه‌ایم که کندروان به آن می‌پیوندند و تندروان نیز به ناگزیر به سویش باز می‌آیند. (خورشید بی‌غروب، ۶۷۴) در جمع‌بندی این سخنان می‌توان نتیجه گرفت که: جریان حق، جریانی است سنجیده، رهبری شده، متعادل و بی‌پیرایه؛ درحالی که جریان باطل، جریانی است سرکش و افسارگسیخته، پرنوسان در میان گرایش به چپ و راست و پر زرق و برق...

سرفصل‌های مهم تاریخ

در پرتو خورشید بی‌غروب نهج البلاغه، می‌توان سرفصل‌های مهم تاریخ را چنین دسته‌بندی کرد:

(۱) پیدایش جهان (نگاه کنید به: خورشید بی‌غروب، ۳۶۱، ۲۴۲، ۱۴۰، ۱۳۹،

* قرآن کریم، سوره ۲۳، آیه‌های ۵۵ و ۵۶.

- ۲) پیدایش انسان (نگاه کنید به: خورشید بی غروب، ۹، ۷)
- ۳) بعثت پیامبران (نگاه کنید به: خورشید بی غروب، ۱۴۳، ۱۰)
- ۴) بعثت پیامبر خاتم (نگاه کنید به: خورشید بی غروب، ۳۴۸، ۲۷۹، ۱۵، ۱۲)



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی